

چهارشنبه ۲۱ اکتوبر ۲۰۱۵

شعر از : هالو

عیسی به دین خود، موسی به دین خود
 خاخامی و کشیشی و شیخی خدا پرست
 بودند همسفر همه همراه کاروان
 در بحث و گفتگو که چه سان خرج می کنند
 صدقات و نذر و وقف و وجوهات بیکران
 خاخام گفت: روی زمین می کشم خطی
 پول و طلا و نقره بریزم به روی آن
 در سمت راست آن چه که آمد از آن من
 در سمت چپ از آن خداوند لامکان
 گفتا کشیش: من بکشم گرد ، دایره
 وان گاه پول صدقه پیاشم در آن میان
 بیرون دایره ، ز برای من و عیال
 در مرکز آن چه ماند ، برای خدایگان
 شیخ از چنین مهاجه آشفت و نعره زد
 ای لعنت خدا به شما ، ای حرامیان
 دست طمع دراز به آتش نموده اید
 دوزخ گشوده بهر شما معده و دهان
 مال خداست آن چه که انفاق می شود
 او مالک است و رازق روزی انس و جان
 ما بندگان بی سر و پا را نمی سزد
 بیت المنال و مال خدا را چپو چپان
 تصمیم از آن اوست که روزی به ما دهد
 یا نعمتش دریغ نماید ازین و آن
 عیسی به دین خویش و موسی به دین خویش
 باشد درست لیک نه از بهر آب و نان
 آن دو ازو سوال نمودند شیخنا
 پس شیوه ی تو چیست ؟ بگو از برایمان
 گفتا که: من به عرش پیاشم هر آن چه هست
 وانگاه گویم ای ملک الملک و المکان

این ها همه از آن تو باشد بدون شك
بردار هر چه را که بود میل تو در آن
سهم من است هر چه که برگشت بر زمین
سهم خداست آن چه بماند در آسمان
هالو در این میانه سر ماست بی کلاه
باور نمی کنی ، برو تاریخ را بخوان